

تأثیر سروده‌های عربی بر قصاید عنصری

دکتر مهدی معتمد

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت

چکیده

ادبیات تطبیقی در مفهوم کلی و جامع، مطالعه ادبیات اندیشمندان بزرگ در فراسوی مرزها و بررسی روابط میان ادبیات از یک سو و گروه‌های دیگر دانش و علوم و باورها و عقاید - مانند معماری، نقاشی، موسیقی، شعر و نثر، دستور زبان، هنر، اقتصاد و جامعه‌شناسی - از سوی دیگر است؛ و می‌توان گفت که این ادبیات، مقایسه تطبیقی ادبیات و دیگر دانش‌های انسانی موجود در میان ملت‌ها است. از آنجا که ادبیات تطبیقی در قرن نوزدهم در اروپا و آمریکا نوپا بود و زود شکل گرفت، در شرق هنوز آن مایه نخستین را به خود نگرفته است تا مشعل فروزان این ادب را روشن کند. با این حال، ادبیات این نقطه از جهان، انباشته از مفاهیم و مضامین مشترکی است که میان ادیبان و علما در نتیجه امتزاج و اختلاط آنان در قرن‌های متفاوت صورت گرفته است. یکی از این ادیبان، عنصری - شاعر قرن چهارم و پنجم - است که با الهام از شعرای عرب توانست مضامین بسیاری را اقتباس کند و آنها را در لابه‌لای قصاید زیبا و پر جلوه خود جای دهد. ما نیز می‌توانیم برای پربار کردن ادبیات تطبیقی در این نقطه از جهان، به‌ویژه در ایران، قدم‌های مؤثرتری برداریم و تنها به غرب تکیه نکنیم و منتظر نماییم تا آنان به ما تلقین و تفهیم کنند که ادبیات تطبیقی ابداع ما بود و خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، عنصری، تأثیر و تأثر در دو ادب فارسی و عربی، جامعه ادبی.

مقدمه

گروهی بر این باورند که از شعرای دوره غزنوی، منوچهری تنها شاعر متأثر از شعر عرب بود، و بدین جهت از اوزان و اغراض آنها نام برده، و بر آن مضامین شعر سروده و گاه بسیاری از شعرای عرب قبل از خود را نام برده است، مثل امری القیس که «اطلال و دمن» را از او اقتباس کرده و یا در دیگر مفاهیم شعر خود مانند «اسب و ترک سرزمین یار» ابیاتی را با مضامین خاص اقتباس کرده است.

نمی‌توان ادعا کرد که منوچهری نخستین و تنها شاعری است که این روش را به کار می‌برده است، بلکه اکثر شاعران آن دوره از چنین روشی استفاده می‌کرده‌اند؛ چرا که آنان از اکثر مضامین و علوم این زبان، مانند عروض و قافیه و بیان و بدیع آگاهی داشتند، ولی منوچهری بیش از دیگران به شعر و اوزان عرب و دیگر علوم آنان مسلط بود و به آن مباحثات می‌کرد. شاید این امر به این دلیل باشد که وی در مناطقی به سر می‌برده که اطلاعات و معلومات زبان عربی بیش از دیگر نقاط کاربرد داشته است، مانند ری، گرگان، دامغان و دیگر شهرهایی که دیلیمان در تصرف خود داشتند و وزرای آنان در ترویج زبان و ادبیات عربی اصرار زیادی می‌ورزیدند و به زبان فارسی کمتر توجه می‌کردند؛ از آن جمله اسماعیل بن عباد ملقب به صاحب عباد و ابن عمید، دو وزیر زبده و عالیمقام رکن الدوله و فخرالدوله دیلمی هستند که هر دو ایرانی‌الاصل بودند. یکی از این دو دانشمند، اهل طالقان و دیگری از اندیشمندان قم بود و به فارسی تکلم می‌کردند.

این دو نفر به اندازه زبان فارسی و شاید بیشتر و بهتر بر علوم تازی تسلط داشتند. تمامی اندیشمندان آن زمان بر علم و فضل آنان متفق‌القول بودند و در مراسلات و کتابت منبع مصدر هر نوشتاری بودند، و درباره ابن عمید چنین گفته‌اند: [بدعت‌الکتابه بعیدالحمید و ختمت بابن العمید]. (صفا، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۶۳۹)

وی را تالی عبدالحمید می‌دانستند و ابن عمید درباره صاحب بن عباد چنین

می‌نویسد:

خرج ابن عباد من عندنا من الری، متوجهاً الی اصفهان و منزله ورامین و هی
قریه کالمدینه، فجاوزها الی قریه عامره و ماء ملح لا یشيء إلا لیکتب الینا
(کتابی هذا من التوبهار، یوم السبت نصف النهار). (الحموی، یاقوت،
معجم الادباء، ج ۶، ص ۲۲)

و عکس آن ابن عباد برای ابی الفضل بن عمید چنین می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحیم، مولای! و ان کان سیداً، بهرتنا نفاسته و ابن صاحب
تقدمت علینا رئاسته، فانه یعدنی سیداً و والدأکما أعدده ولدأ واحداً، و من حق
ذلک ان یعضد رأیی برایه لیزداد استحکاماً و نظهار عقداً و ابراماً. (همان،
ص ۲۲۱)

نقل می‌کنند که تعداد شعرای دربار صاحب بن عباد بیش از شعرای دربار هارون الرشید
بوده است، در صورتی که هیچ درباری به اندازه دربار هارون الرشید شاعر نداشت.

بدین ترتیب در می‌یابیم که اکثر شعرای دوره غزنوی و سامانی از ادبیات عرب آگاهی
کامل داشتند. بنابراین منوچهری از میان شعرای آن دوره آنچنان به زبان عربی تسلط
داشت که ابیات بسیاری در سبک شعر تازی سروده و از اکثر شعرای عرب اقتباس کرده
است. عوفی در باب الالباب چنین می‌نویسد.

منوچهری در ایام کودکی چنان ذکی بود که هر نوع شعر امتحان کردند و بدیبه
بگفتی و خاطر او به مؤانات آن مسامحه نکردی و همین حدت ذکاء او بود که در
عنفوان شباب به آموختن ادب عربی و حفظ اشعار شعرای تازی گوی احاطه داشت.
(عوفی، ۱۳۲۴: ج ۲، ص ۵۳)

منوچهری نیز در میان سروده‌هایش چنین می‌گوید:

من بدانم علم طب و علم دین و علم نحو

تو ندانی حرف دال و ذال و راه و سین و شین

و به دلیل کثرت محفوظات از شعر عربی در بیت زیر به این امر اشاره می‌کند:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبیر

تو ندانی خواند الاهبی بصحنک فاصبحین

این بیت با توجه به اقتباس از شعر عربی معلقة عمرو بن کلثوم است که می‌گوید:

الاهبی بصحنک فاصبحینا و لا تبقی خمور الا ندرینا

(صفا، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۵۸۲)

بتابراین با توجه به این همه تأثیر و تأثر شعرای قرن چهارم و پنجم از شعر تازی، شاعر بزرگواری را مد نظر داریم که در همین راستا اشعار بسیاری سروده و از مضمون شعر عربی اقتباس کرده است، در حالی که وی از معاصران منوچهری است و او را استاد خود می‌داند و می‌گوید:

تو همی تابی و من بر تو همی خوانم به مهر

هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد اوستادان زمانه عنصری

عنصرش بی‌عیب و دل بی‌غش و دینش بی‌فتن

(عرفی، ۱۳۲۴: ج ۲، ص ۲۹)

زندگینامه عنصری حکیم ابوالقاسم حسن بن احمد

عنصری از شعرای قرن چهارم و پنجم است. وفات او در سال ۴۳۱ هـ. ش. و محل تولدش در بلخ بوده است ولی از آغاز حیاتش - آن‌گونه که نگاشته‌اند - اطلاع روشنی در دست نیست، جز اینکه گفته‌اند: پس از وفات پدر و مادر، اموال موروث برداشت و به تجارت رفت و در ضمن سفر، قاطعان طریق ثروت او را به غارت بردند، آنگاه به علم‌آموختن روی آورد. و گروهی بر این باورند که او در میان خاندانی از علم و ادب بزرگ شده بود که غالباً شاعر و ادیب بودند، ولی می‌توان گفت وی در مکتب ادبی ابوالفرج سگزی - شاعر همان دوره - تلمذ کرده است.

عنصری بر اثر تفوق در علم و ادب، به‌ویژه در دربار سلطان محمود غزنوی تقرب یافت و در شمار ندیمان سلطان درآمد و به‌سبب همین پیشوایی بر دیگر شعرا ثروت بسیاری په‌دست آورد و به مال و نعمت فراوان رسید که خاقانی درباره‌ او چنین می‌نویسد:

بلی شاعری بود صاحبقران ز ممدوح، صاحبقران عنصری

تأثیر سروده‌های عربی بر قصاید عنصری ۱۸۷

ز معشوق نیکو و ممدوح نیک غزل‌گو شد و مدح‌خوان عنصری
به ده بیت صد بدره و برده یافت ز یک فتح هندوستان عنصری
شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلاتِ خوان عنصری

(سجادی، ۱۳۷۰: ۳۸۸)

دیوان عنصری بالغ بر سه‌هزار بیت شعر است که از جمله آنها می‌توان از داستان کهن و امق و عذرا نیز نام برد. وی شاعری توانا و هنرمند بود که در بیان معانی دقیق و خیالات باریک مهارت داشت و کمتر بیتی است که از ذوق خلاق وی سرچشمه نگرفته باشد. از قدرت بیان و هوش و ذکاوت او چنین نقل می‌کنند:

سلطان محمود شبی از پی عنصری فرستاد و او به شرب خمر مشغول بود، گفت:
سلطان را بندگی برسان و بگو که به دولت تو به عشرت مشغولیم، بامداد به حضرت
آیم. سلطان فرمود تا او را در گلیمی انداختند و چهار کس گوشه گلیم برگرفتند و پیش
سلطان آوردند؛ مست و طافح بود. سلطان خواست که امتحان کند، پیش رفت و گفت:
من کیستم؟ عنصری فی الحال در بدیهه گفت:

تو آن شاهی که اندر شرق و در غرب جهود و کبیر و ترسا و مسلمان
همی گویند در تسبیح و تهلیل الهی عاقبت محمود گریان
سلطان فرمود تا دهان او پر جواهر کردند.

(دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۴۹)

ابوالفضل بیهقی در تاریخ بیهقی به مناسبت در چندین مکان از عنصری نام برده
است: در فتح خوارزم (ص ۶۷۸).
و در جای دیگری می‌گوید:

روز دوشنبه، دو روز مانده از ماه رمضان، به جشن مهرگان بنشست سلطان محمود
غزنوی و امیر شاعرانی را که بیگانه‌تر بودند بیست‌هزار درم فرمود و علوی زینبی را
پنجاه‌هزار درم بر پیلی به خانه‌اش بردند و عنصری را دو هزار دینار دادند. (ص

عنصری با توجه به معاصر بودن با منوچهری بر ادبیات عرب تسلط کامل داشت و علاوه بر علوم ادبی از علوم عقلی نیز بهره‌مند بود. وی از مفاهیم فلسفی و عقلانی در شعر بسیار استفاده می‌کند و چنین می‌گوید:

خدای را دو جهان است فعلی و عقلی

یکی به مایه قلیل و یکی به مایه کثیر

جهان فعلی دنیا جهان عقلی شاه

یکی جهان صغیر و دگر جهان کبیر

زمان، زمان به خداوندی جهان شب و روز

یکی بگوید نامش، دگر کند تکبیر

(همان، ص ۳۶)

در کتاب ترجمان‌البلاغه، تألیف محمد بن عمر رادویانی اشعاری از عنصری به‌عنوان شاهد صنایع ادبی آمده است که نمونه‌ای از آن را یادآور می‌شویم:

به دیدار ماهی به کردار شاهی به فرهنگ پیری به دولت جوانی

به فرمان قضایی به میدان بلایی به نعمت زمینی به قدر آسمانی

(صنعت ترصیع، ص ۸)

عصا برگرفتن نه معجز بود همی اژدها کرد باید عصا

(صنعت ردالعجز علی‌الصدر، ص ۲۸)

عنصری به‌دلیل متأثر شدن از شاعران عرب، مضامین بسیاری از آنان اقتباس کرده است که نمونه‌هایی از آن را به نگارش درمی‌آوریم. بیشتر این اشعار از سه شاعر معروف قرن دوم و سوم، یعنی ابوتمام، متنبی و ابونواس است که درباره زندگی هر کدام به‌طور اختصار توضیح می‌دهیم:

زندگی‌نامه ابوتمام

ابوتمام حبیب بن اوس طائی از شعرای قرن دوم ه. ق.، یعنی ۱۷۲ ه. ق. و اهل شام

بود. گفته می‌شود او یک مسیحی بود ولی طه‌حسین او را یونانی‌الاصل می‌داند؛ خود مدعی بود که از قبیله ثابت است و به آن افتخار می‌کند.

در آغاز زندگی از راه سقایی در مساجد امرار معاش می‌کرد، سپس به کسب علم و دانش و ادب روی آورد. آنگاه به مصر رفت و یکی از امرا را در آنجا مدح کرد و بین سال‌های ۲۱۱ تا ۲۱۴ ه. ق. در آن سرزمین ماندگار شد. سپس به شام بازگشت و مرثیه‌ای برای محمدبن حمید طوسی که در جنگ با بابک خرم کشته شده بود، سرود و مدتی به مدح قاضی نصیبین پرداخت و سپس به بغداد رفت و زمانی را در آنجا سپری کرد و به مدح مأمون و دیگر حکام مشغول شد. در آنجا به دربار المعتصم بالله رفت و مستقر شد و مهم‌ترین کتاب خود الحماسه را به نگارش درآورد. او المعتصم را مدح گفت و آن زمانی بود که وی در جنگ عموریه یکی از دژهای محکم رومی‌ها را فتح کرد و پیروز بازگشت و سپس در سال ۲۳۱ ه. ق. زندگی را بدرود گفت.

ابوتمام همیشه از قهرمانی‌ها و صفات انسانی سخن می‌گفت. وی به زندگی بدبین نبود و هشتاد درصد شعر خود را به مدح و بقیه آن را به وصف و مرثیه و گاهی به غزل اختصاص داد. او نیز همانند عنصری به مسائل فلسفی و عقلی اعتقاد داشت و میان معانی در شعر الفت برقرار می‌کرد. ابوتمام در بدیع همانند عنصری ظرایف و صنایعی خاص دارد که شواهد بسیاری از آن را در اشعار خود به کار برده است، مانند جناس و تشبیه و طباق و تضاد و مدح به ذم؛ و استنباط می‌شود که عنصری صنایع بدیعی را در اشعار از ابوتمام اقتباس کرده باشد. ابوتمام در اکثر اشعار خود معانی را بر الفاظ ترجیح می‌داده ولی تلفیق آنها را جزو رموز موفقیت خود می‌دانسته است.

تأثیرگذاری ابوتمام بر شعر عنصری

ابوتمام در قصیده‌ای بسیار زیبا لشکرکشی المعتصم را به عموریه توصیف می‌کند و در آن خسارت‌های سنگینی را که به رومی‌ها وارد می‌شود به خوبی شرح می‌دهد و پیروزی المعتصم را که هیچ خلیفه‌ای قبل از او چنین پیروزی نداشته است به زیبایی بیان می‌کند.

وی تارومار کردن لشکر دشمن و فاتح شدن بر عموریه به دست این خلیفه را - که با شمشیر و نیزه به انجام می‌رسد - کاملاً به تصویر می‌کشد.

وی در این جنگ سی هزار نفر را به قتل می‌رساند و نیمی دیگر از لشکر را به اسارت می‌گیرد، در حالی که منجمان و ستاره‌شناسان به او پیشنهاد کرده بودند که هرگز با رومیان وارد جنگ نشود، زیرا ستارگان این اجازه را به او نمی‌دهند و شکست او حتمی است. ولی داستان برعکس شد و در جنگ به پیروزی رسید. ابوتمام این قصیده را این‌گونه آغاز می‌کند:

السيف اصدق انباء من الكتب	فی حده الحد بین الجد واللعب
بيض الصفائح لا سود الصفائح فی	متونهن جلاء الشک والریب
والعلم فی شهب الارماح لامعة	بین الخمیسن لا فی السبعة الشهب
این الروایة بل این النجوم و ما	صاغوه من زخرف فیها و من کذب
و خوفوا الناس من دهیاء مظلمه	از بدالکوکب المغربی ذوالذنب

(ایلیا الحاوی، ۱۹۸۱: ص ۳۲)

با توجه به اینکه این قصیده در ۷۱ بیت سروده شده و از زیباترین و باشکوه‌ترین کارهای ابوتمام است، انواع صنایع ادبی و بلاغی و بدیعی کاملاً در آن مشهود است و عنصری با اقتباس از مفاهیم این قصیده، جهت مدح سلطان محمود می‌رود تا در تهنیت و تبریک فتح خوارزم، خود را مطرح کند. وی در تاریخ بیهقی در باب خوارزم با اشاره به این باب چنین می‌نویسد:

در سال ۴۰۷ هـ. ش، لشکریان خوارزم شورش کردند و ابوالعباس مأمون خوارزمشاه را که شوهرخواهر سلطان محمود بود، کشتند. سلطان که مدت‌ها پیش در تصرف خوارزم اندیشیده بود، موقعیت را غنیمت می‌شمرد و به بهانه خونخواهی خوارزمشاه، قصد لشکرکشی می‌کند؛ لیکن اطرافیان و ستاره‌شناسان سلطان محمود، به دلیل دوری راه و دشواری کار و مناسب نبودن افق ستارگان و انبوهی سپاه، لشکرکشی را صلاح نمی‌دانستند و به سلطان گوشزد کردند تا وی را از عزیمت به جنگ منصرف

کنند، ولی سلطان به حرف آنان توجهی نکرد و به طرف خوارزم حرکت کرد.
و نکته ظریف آن در تاریخ بیهقی چنین است:

چون کارها به تمامی ساخته بودند، هرچند هوا گرم ایستاده بود، امیر قصد خوارزم کرد
از راه آموی و به احتیاط برفت و در مقدمه محمد اعرابی بود؛ او را خللی بزرگ افتاد و
امیر برفت و آن خلل را دریافت، و دیگر روز برابر شد با آن یاغیان خداوند کشندگان.
شکری دید سخت بزرگ که به مانند ایشان جهانی ضبط توان کرد، و بسیار خصم را
بتوان زد، اما سخط آفریدگار جل جلاله ایشان را به پیچیده بود و خون آن پادشاه
بگرفته نیرو کردند بر قلب امیر محمود و همزیست شدند ایشان چنان که همگان را بر
هم در بستند و آن قصه دراز است و مشهور. (خطیب رهبر، ۱۳۸۱: ۱۱۱۰)

و عنصری این قصیده زیبا را با این مطلع آغاز می‌کند:

چنین بماند شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
به تیغ شاه نگر و نامه گذشته مخوان که راستگوی‌تر از نامه تیغ او بسیار
چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد شود پذیره دشمن به جستن پیکار
نه رهنمای به کار آیدش نه اخترگر نه فالگوی به کار آیدش نه خواب‌گزار
رود چنان که خداوند شرق رفت به رزم زمانه گشته مر او را دلیل و ایزد یار
(دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۷۳)

و چنین برمی‌آید که عنصری در این قصیده زیبا کاملاً به ابیات ابوتمام واقف بوده و
بسیاری از مضامین و مفاهیم آن را از وی اقتباس کرده است.

وی در ابیات دیگری نیز چنین ادامه می‌دهد:

به وقت آنکه زمین تفته بُد زیاد سموم

هوا چو آتش است و گرداند رو به جای شرار

سپس در وصف شکست خوردگان و گریختگان سپاه خوارزم چنین می‌سراید:

کسی که زنده بماندست از آن هزیمتیان

اگرچه تنش درست است هست جان بیمار

بهمغزش اندر تیغ است اگر بود خفته

به چشمش اندر تیر است اگر بود بیدار

اگر بجنبند بسند قبای او از باد

گمان برد که همی خورد بر جگر مسمار

اگر سنؤال کند، گوید: ای سوار! مزن

و گر جواب دهد، گوید: ای ملک زنهار

(همان، ص ۷۷)

از ابیاتی که ذکر شد چنین برمی آید که بخشی از آنها از مدیحه دلنشین شاعر قرن دوم هجری اشجع سلمی اقتباس شده که در دربار هارون الرشید بوده و درباره ممدوح خود، یعنی هارون الرشید سروده است.

وصلت یداک السیف یوم تقطعت	ایدی الرجال و زلت الاقدام
و علی عدوک یا بن عم محمد	رصدان ضوء الصبح و الأظلام
فإذا تنبه رعته و اذا غفا	سلت علیه سیوفک الأحلام

(عمر فروخ، ۱۹۶۸: ج ۲، ص ۱۴۵)

و اقتباس دیگر عنصری از قصیده جریر - شاعر قرن اول هجری دربار بنی امیه - است که در سال ۳۰ ه. ق. به دنیا آمد و شعر را در یازده سالگی آغاز کرد و فعالیت اشعار او ارجوزه بود و سپس سبک هجو را پیش گرفت و هفت سال با دیگر شعرا به این نوع شعر مشغول بود و به عنوان شاعر دربار معاویه و یزید شناخته شد. این ابیات از قصیده جریر اقتباس شده است که:

حملت علیک حماة قیس خیلها	شعثاً عوایس تحمل الابطالا
ما زلت تحسب کل شیء بعدهم	خیلاً تشد علیکم و رجالا

(البلیا الحاوی، ۱۹۸۲: ۵۴۳)

دشمن به دلیل ترس از سربازان فاتح، بی نهایت هراسناک است و چنین تصور می کند که هر سایه پشت سر آنان اسب سوار و قهرمان جنگی است.

و همین مضمون را از شعر متنبی نیز اقتباس کرده است که می‌گوید:

لماراته و خیل النصر مقبله والحرب غیر عوانِ اسلموالحلالا
و ضاقت الارض حتی کان هاربهم اذا رای غیر شیء ظنه رجلا
فبعده و الی ذالیوم لو رکعت بالخیل فی لهوات الطفل ماسعلا

(العکبری، ۱۹۹۷: ج ۴، ص ۱۷۹)

هنگامی که بنی تمیم این ممدوح، و سپاه برنده او را که به سوی آنان روانه است، دیدند، منازل خود را ترک کردند و قبل از جنگ پا به فرار گذاشتند و به خاطر ترس دشمن و آنچه که از سپاه برنده ترس به آنان صدمه زده بود، زمین برای آنان به تنگ آمد و هیچ راه فراری نیافتند، آن‌گونه که خدا می‌فرماید: «و ضاقت علیهم الارض بما رحبت». وقتی به شدت ترسیده بودند، فرار کردند و زمانی که ترس آنان کم شد و تعدادشان اندک، هرچند که با اسب‌هایشان فرار می‌کردند، غصه گلوی آنان را می‌فشرد.

زندگینامه ابوالطیب متنبی

اکنون برای آنکه اقتباس و تأثیرپذیری عنصری از متنبی را بهتر بررسی کنیم، لازم است مختصری از زندگی این شاعر آگاهی یابیم:

متنبی در سال ۳۰۳ ه. ق. در کوفه به دنیا آمد و بارها با مردم در بادیه و شهر رفت و آمد می‌کرد. وی با اهل قلم و ادب نشست و برخاست داشت و پدرش مسئولیت تربیت وی را برعهده گرفت. وی سفرهای گوناگونی به طرابلس و لاذقیه و انطاکیه کرد تا اینکه در پایان، شاعر دربار سیف‌الدوله شد و به خود و شعرش افتخار بسیار می‌کرد:

ما مقامی بارض نخله الا کمقام المسیح بین الیهود
انافی امه تدارکها الا ه غریب کصالح فی ثمود
مفرشی صهوه الجواد و لک ن قمیصی مسروده من حدید

(الشکعه، ۱۹۸۳: ۵۰)

این شاعر از جهت بلاغت و فصاحت در کلام و شعر بی‌نظیر بود، همان‌گونه که

عنصری از فصاحت و جزالت کلام بی‌مانند بود و در عربی و فارسی مهارت داشت.

تأثیرپذیری عنصری از اشعار متنبی

متنبی در قصیده‌ای به مدح و ستایش سیف‌الدوله می‌پردازد که عنصری از همین مضمون بهره می‌گیرد و سلطان محمود غزنوی را مدح می‌کند. وی کاملاً از این مفهوم اقتباس کرده است. متنبی چنین می‌گوید:

و اوحده و ما قلب قلق	واغضبته و ما فی لفظه فزع
بالجیش تمتع السادات کلهم	والجیش باین ابی‌الهیجاء تمتع
قاد المقانت اقصى شربها نهل	علی الشکیم و أدنی سیرها سرع

(العکبری، ۱۹۹۷: ج ۲، ص ۲۲۷)

هنگامی که یارانش او را تنها گذاشتند، هرگز نگران نشد و به خاطر شجاعت و قدرت‌ش از سپاه دور نشد و هنگامی که او را خشمگین کردند، هرگز بر آنان خشم نگرفت، چرا که او حکیم و صبور بود و هرگز توجه نمی‌کرد که سپاهیان‌ش او را تنها بگذارند یا با او باشند. پادشاهان مایهٔ عزت ارتش و ملت‌اند، زیرا آنان را در برابر دشمن حمایت می‌کنند. و تو ای سیف‌الدوله! عزت ارتشی که اگر نباشی شرافت سپاه نیز نخواهد بود، و تو قلعهٔ مستحکمی در برابر دشمن. تو سپاهیان‌ت را به سرزمین دشمن هدایت کردی و اسب‌های ارتش آب نمی‌نوشند مگر جرعهٔ نخستین، چرا که افسار در دهان آنها است و آمادهٔ حمله به دشمن هستند، درحالی‌که تو نهایت تلاشت را برای حمله به دشمن انجام می‌دهی.

عنصری با اقتباس و تأثیرپذیری از این مضمون در مدح سلطان محمود چنین

می‌سراید:

گر به رزم اند بود لشکر پناه خسروان چون که روز رزم باشد تو پناه لشکری

(دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۵۹)

متنبی در مضمونی دیگر از مفهوم مرثیه در رثای مادر سیف‌الدوله چنین

می‌سراید:

تأثیر سروده‌های عربی بر تصایّد عنصری ۱۹۵

فأن تفق الأنام و انت منهم
رایتک فی الذین اری ملوکاً
فأن المسک بعضُ دم الغزالِ
کأنک مستقیم فی محالِ

(العکبری، ۱۹۹۷: ج ۳، ص ۳)

عنصری در همین مضمون شعری به قرار زیر دارد:

اگر نه گفتنی بودی مدیحت
تو ای شاه از ز جنس مردمانی
نبودی فضل مردم را به گفتار
بود یاقوت نیز از جنس احجار

(دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۴۰)

وی در موردی دیگر با همین مضمون شعری دارد:

ورچه حکم پادشاهی هر که را باشد یکی است

پادشاهی را به محمود است فخر و اعتبار

گرچه از طبع‌اند هر دو، به بود شادی ز غم

ورچه از چوب‌اند هر دو، به بود منبر ز دار

(همان، ص ۱۱۹)

متنّبی نیز در مدح عضدالدوله دیلمی و دو فرزندش ابوالقوارس و ابودلف ابیات

مشابهی سروده و از قافیه متواتر است:

معانی الشعب طیباً فی المغانی
ولکن الفتی العربیُّ فیها
بمنزلة الربیع من الزمان
غریب الوجه و الید واللسان
و کان ابنا عدوّ کائراه
له یاءِی حروفُ أنیسیان

(العکبری، ۱۹۹۷: ج ۴، ص ۲۶۵)

شعب بوان یا دره بوان، جای پردرختی است که آب فراوان دارد و یکی از نواحی

بهشتی زمین است، مانند رودابه و غوطه دمشق که محلّ زیبایی است مانند روزهای

بهار که تمامی آن زیبا و خوشبو است و از جهت مکان بر دیگر اماکن برتری دارد،

همان‌گونه که بهار بر سایر فصل‌ها برتری دارد.

بنابراین همان‌گونه که این نقطه از جهان بر سایر نقاط برتری دارد، من نیز از دیگر

انسان‌ها متفاوت هستیم، زیرا من سیزه‌رو هستم و زبانم غیر از زبان دیگر جوانان است، بنابراین در میان آنان غریبم.

اگر دشمن تو دو پسر داشته باشد و به آنها افتخار کنی، آنان مانند دو یاء (انیسیان) هستند، زیرا این لغت مکبر و پنج حرف است و هنگامی که تصغیر شود، دو یاء به آن اضافه می‌شود و از نظر معنی و فخر نقص پیدا می‌کند؛ بنابراین، در نقص آنها نیز این زیادی است همان‌گونه که این ممدوح اگر دشمنی داشته باشد که صاحب دو فرزند باشد که به آنان فخر کند و خود را مطرح کند، باز هم نقصان دارند زیرا دشمن است.

عنصری نیز از این مضمون اقتباس کرده است و متأثر از این گفتار، چنین می‌سراید (شعرش در مدح سلطان محمود غزنوی است):

کی بود ایمان او همداستان کاندر جهان

ذره‌ای بدعت شود، نقطه‌ای کفران بود

بیش از این نصرت نشاید بود کاو را داده‌اند

چون ز نصرت بگذری زان سو همه خذلان بود

از تمامی دان که پنج انگشت باشد دست را

باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود

(دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۳۰)

این ابیات هم مضمون اشعار متنبی است و عنصری توضیح می‌دهد که زیبایی دست در این است که پنج انگشت داشته باشد، چون شش انگشت شود، افزونی آن موجب زشتی دست می‌شود و این یک نقصان و کاستی است.

از دیگر مواردی که متنبی در مدح سیف‌الدوله سروده و از او معذرت‌خواهی کرده، درحالی‌که قافیه از متراکب است، دو بیت زیر است:

خُذْ مَا تَرَاهُ وَ دَعْ شَيْئاً سَمِعْتَ بِهِ فِي طَلْعَةِ الشَّمْسِ مَا يَغْنِيكَ عَنْ رُحْلِ
وَ قَدْ وَجَدْتَ مَكَانَ الْقَوْلِ نَاسِعٍ فَأَنْ وَجَدْتَ لِسَاناً قَائِلاً فَقُلْ

(العکبری، ۱۹۹۷: ج ۳، ص ۸۷)

تأثیر سروده‌های عربی بر قصاید عنصری ۱۹۷

شاعر به خود خطاب می‌کند و چنین می‌گوید: فضایل مشهود ممدوح را ستایش کن و آنچه را شنیده‌ای رها کن. بنابراین خوبی‌های سیف‌الدوله بر فضایل دیگر پادشاهان و خلفا، مانند خورشید در برابر ستاره زحل است، که با طلوع خورشید، ستاره زحل نیازی به ظهور ندارد، چرا که آنچه دیده می‌شود خود شاهد بزرگی است و آنچه مورد خبر است در مظان اتهام است و دروغ قلمداد می‌شود، و آنچه نزدیک است برگزین و آنچه دور است رها کن!

تو در ممدوح خود، فضایل بسیار، و جایگاهی برای وصف دیده‌ای؛ بنابراین اگر زبان گویایی داری، فضایل او را توصیف کن و گفتار را برای زبان رها کن، چرا که کارها به اعضای بدن منتسب می‌شوند و گفتار به زبان.

عنصری در همین مضمون، با اقتباس از مفاهیم در مدح سلطان محمود غزنوی، ابیاتی چند سروده است:

آیا شنیده‌ای هنرهای خسروان به خبر بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر
دروغ زیر خبر دان و راست زیر عیان اگر دروغ تو نیکوست، راست نیکوتر
(دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۱۲۵)

و این دقیقاً این مطلب را تأیید می‌کند که عنصری تا چه حد از مضامین شعرای عرب بهره برده و متأثر شده است.

شعرای دیگر عرب که عنصری از آنان متأثر شده است و در ادبیات تطبیقی کاربرد اساسی دارد اشعار ابونواس است که قبل از بیان و بررسی اشعار وی و عنصری، زندگی این شاعر را به اختصار بررسی می‌کنیم:

زندگی‌نامه ابونواس

این شاعر در سال ۱۴۰ هـ. ق. متولد شده و محل تولد وی در یکی از روستاهای خوزستان و احتمالاً در اهواز بوده است. از پدر، عرب و از مادر ایرانی است. او پس از اندکی از کوفه به سوی بصره روانه شد تا در مکتب دانشمندان و ادبای عرب تلمذ کند. وی در سن

سی سالگی شاعر رسمی دربار هارون الرشید شد و اشعار بسیاری از غزل و مدح و هجو و خمریات و زهدیات سروده است. ابونواس همیشه بر این باور بود که ادبیات و فرهنگ را از ایرانیان باید فراگرفت و چنین می‌سراید:

و لا تأخذ عن الاعراب لهواً	و لا عیشاً فعیشهم جدیدُ
ذر الالبان یشربها أناسُ	رقیق العیش عندهم غریبُ
فاطیبُ منه صافیةٌ شمولُ	یطوف بکاسها ساقِ اریبُ
فهذا العیش، لا خیم البوادی	و هذا العیش، لا اللبن الحلیبُ
فأین البدو من ایوان کسری	و این من المیادین الزروبُ

(عمر فروخ، ۱۹۶۸: ج ۲، ص ۱۶۰)

وی در مدح فضل بن ربیع نیز ابیاتی سروده است:

او جده اللّه فما مثله	لطالبِ ذاک و لا ناشدِ
و لیس لّله بمستنکرٍ	ان بجمع العالم فی واحدٍ

(الغزالی، ۱۹۹۰: ۴۵۴)

و جریر نیز همین مضمون را قبل از او سروده است:

اذا غضبت علیک بنو تمیم	رایت الناس کلّهم غضابا
------------------------	------------------------

که ممدوح یکتا و بی نظیر است و بر این تصور است که در ید قدرت خداوند است تا همه خوبی‌های جهان را در یک نفر قرار دهد.

عنصری با اقتباس و تأثیرپذیری از شعر ابونواس، همین نظر را دارد و با ستایش سلطان محمود این عقیده را ابراز می‌کند:

بزرگواری و آزادگی و نیکی را

ز هر که یاد کنی مقطع است از او مبدأ

گرش توانی دیدن همه جهان است او

بر این سخن هنر و فضل او بس است گوا

تأثیر سروده‌های عربی بر قصاید عنصری ۱۹۹

کس از خدای ندارد عجب اگر دارد

همه جهان را اندر تنی همه تنها

(دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۲)

در موردی دیگر ابی‌نواس در مدح فضل‌بن‌یحیی این شعر را می‌سراید:

ما راینا کجود فضل‌بن‌یحیی ترک‌الناس کلهم شعرا

(الغزالی، ۱۹۹۰: ۴۲۰)

و عنصری با استفاده از این مضمون در مدح سلطان محمود غزنوی چنین می‌سراید:

هر که ناشاعر بود چون قصد مدح او

شاعری گردد که شعرش روضه رضوان بود

زانکه فعلش جمع گردانید معنی‌های نیک

چون معانی جمع گردد شاعری آسان شود

(دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۳۰)

و این مضمون حاکی از آن است که با دیدن خوبی‌های ممدوح همگی شاعر می‌شوند.

در بخشی دیگر از این تأثیر و تأثر به شعری از سروده‌های شاعر جاهلی، قیس‌بن

الخطیم، باز می‌گردیم که از قبیله اوس و از مردم مدینه بود. وفات او در سال ۶۲۰ م. اتفاق

افتاد و مهم‌ترین اغراض شعری وی فخر و حماسه و غزل است. یکی از غزلیات زیبای او

را در زیر می‌خوانیم:

تَبَدَّتْ لَنَا كَالشَّمْسِ تَحْتَ غَمَامِهِ بَدَا حَاجِبٌ مِنْهَا وَ ظَلَمَتْ بِحَاجِبِ

و لَمْ أَرَهَا إِلَّا ثَلَاثًا عَلَيَّ مِنْي وَ عَهْدِي بِهَا عِذْرَاءُ ذَاتِ ذَوَائِبِ

(عمر فروخ، ۱۹۶۸: ج ۱، ص ۲۰۴)

معشوق مانند خورشید زیر ابر نمایان شد که گاهی ابرویی نشان می‌داد و گمان

می‌رفت که ابروی او است؛ ولی من بیش از سه بار او را ندیده‌ام که در کنار منی بود و او

را پاکدامنی دیدم که موهای بافته‌شده‌ای بر پشت خود داشت.

عنصری با بهره‌گیری و متأثر شدن از این معنی، توصیف مقلوب را به کار می‌برد و در وصف خورشید بهاری که گاه پنهان و گاه آشکار می‌شود، چنین می‌سراید:

چون حجابی لعبتان خورشید را بینی ز ناز

که برون آید ز میغ و گه به میغ اندر شود

و این بیت همان مضمون ابیات قیس بن الخطیم است و چه زیبا عنصری آن را سروده

است. (دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۳۵)

در پایان این مقال، به سعید بن حمید که از شعرای قرن دوم و سوم (ه. ق.) و شاعران

معروف دوره عباسی اول است، اشاره‌ای می‌کنیم:

وی بین بغداد و سامرا در میان ادبا و شعرا رفت و آمد می‌کرد و جزو شعرای دربار

معتصم بود، ولی به دلیل تردید در مذهبش به زندان افتاد و خلیفه دیگر الواثق بالله او را از

زندان آزاد کرد و جزو شعرای دربارش به حساب آورد. او از شعرایی بود که در میان زنان

بسیار رفت و آمد می‌کرد، و بدین جهت غزلیات فراوانی در این مورد سروده است. از جمله

اشعار او مدیحه‌ای درباره یکی از خلفا است:

قلت یا سیدی و لم تؤثر الليل
على مهجة النهار المغير

قال: لا استطیع تغییر رسمی
هكذا الرسم فی طلوع البدور

(عمر فروغ، ۱۹۶۸: ج ۲، ص ۳۲۳)

وی در این ابیات ارزش طلوع ماه را توصیف می‌کند و شعر به صورت پرسش و پاسخ

است که عنصری نیز با متأثر شدن از این شاعر، چنین پاسخ و پرسشی را می‌سراید که در

مدح امیر نصر بن ناصرالدین سبکتکین است:

هر سؤالی کز آن لب سیراب
دوش کردم همه بداد جواب

گفتمش جز شبت نشاید دید
گفت پیدا به شب بود مهتاب

(دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۷)

در بیت دوم کاملاً اقتباس عنصری از شاعر عرب را مشاهده می‌کنیم که ارزش

انسان‌های بزرگ وابسته به ظهور خورشید و ماه است که خود را بسیار والا و بزرگ می‌بیند

و مانند مهتاب شب در میان تاریکی مطلق ظهور می‌کند، آن‌گونه که شاعر عرب آن را

تأثیر سروده‌های عربی بر قصاید عنصری ۲۰۱

مطرح می‌کند. بنابراین تأثیر و تأثر در تمامی بخش‌های شعر عنصری کاملاً مشهود است و می‌توان نکات بیشتری را با توجه به ادبیات تطبیقی بررسی کرد.

کتابنامه

- ایلیا الحاوی، ۱۹۸۱. دیوان ابی تمام. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- _____، ۱۹۸۲. دیوان جریر. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- خطیب رهبر، خلیل، ۱۳۸۱. تاریخ بیهقی. تهران: نشر مهتاب.
- دبیرسیاقی، محمّد، ۱۳۶۳. دیوان عنصری بلخی. تهران: کتابخانه سنائی.
- رادویانی، محمّدبن عمر، ۱۳۶۲. ترجمان البلاغه. تصحیح احمد آتش. انتشارات اساطیر.
- سجادی، سیدضیاءالدین، ۱۳۷۰. گزیده اشعار خاقانی. تهران: کتاب‌های جیبی.
- الشکعه، مصطفی و ابوالطیب المتنبی، ۱۹۸۳. عالم‌الکتب. بیروت: فی مصر والعراقین.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۱. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: انتشارات فردوسی.
- العکبری، ابی‌البقاء، ۱۹۹۷. دیوان المتنبی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- عمر فروخ، ۱۹۶۸. تاریخ الادب العربی. بیروت: دارالعلم للملأیین.
- عوفی، سدیدالدین محمّدبن محمّد بخاری، ۱۳۲۴. لب‌الالباب. لندن: ادوارد براون.
- الغزالی، احمد عبدالمجید، ۱۹۹۰. دیوان ابی نواس. دارالکتب العربی.